«عباس انجم‌شعاع» در گفت‌وگو با «جوان» از سفرهای شهید سلیمانی به کرمان و خاطراتش می‌گوید

حاج‌قاسم خودش را از مردم می‌دید و از تشریفات بیزار بود

■ احمد محمدتبریزی

سالگرد شهادت حاج‌قاسم سلیمانی نزدیک است و این یک سال دوری و فراق برای مردم ایران بسیار سخت گذشت. شهید سلیمانی محبوب دل میلیون‌ها ایرانی بود و هر کس با هر عقیده و گرایش سیاسی ایشان را دوست داشت. حاج‌قاسم از دوران انقلاب، دفاع مقدس و سال‌های پس از جنگ برای تأمین امنیت ایران تلاش‌های بسیاری کرده بود و همین روحیه جهادی، شجاعت و خلوصشان در کارها در اذهان مردم باقی ماند. همرزمان و دوستان حاج‌قاسم که هنوز رفتنش را باور نکرده‌اند و می‌گویند حاجی به مأموریتی رفته و بازمی‌گردد. آنها خاطرات زیادی از روزهای با هم بودنشان در کنار حاج‌قاسم دارند. روزهای سختی که بودن در کنار سردار سلیمانی، برایشان شیرین و خاطره‌انگیز شد. از حضور در عملیات‌های مختلف دفاع مقدس گرفته تا زمانی که ایشان به کرمان می‌آمد، همه و همه برای دوستان حاج‌قاسم خاطره‌انگیز است. آنها از بودن در کنار شهید سلیمانی درس‌های زیادی آموختند و این افتخار بزرگ زندگی‌شان است که در مکتب این مرد بزرگ رشد پیدا کردند. «عباس انجم‌شعاع» از همرزمان حاج‌قاسم است که پس از پایان دوران دفاع مقدس نیز ارتباطش با فرمانده‌اش قطع نشد و تا آخرین روزها همراه شهید سلیمانی ماند. سردار سلیمانی هرگاه به کرمان می‌رفت، دوست دیرینش، عباس انجم در کنارش بود و خاطرات زیادی از این با هم بودن‌ها داشتند. انجم در گفت‌وگو با «جوان» از فعالیت‌های شهید سلیمانی در کرمان و از روزهای با هم بودنشان می‌گوید.

اولین آشنایی و ارتباط شما با حاج‌قاسم از کجا شکل گرفت؟

من در دوران دفاع مقدس با حاج‌قاسم آشنا شدم. سال ۱۳۶۰ به عنوان بسیجی به جبهه رفتم و آشنایی اولیه را در عملیات طریق‌القدس با ایشان پیدا کردم. سال ۱۳۶۱ عضو سپاه شدم و به عنوان مربی آموزش نظامی شروع به فعالیت کردم و دیگر این آشنایی بیشتر و عمیق‌تر شد. حاج‌قاسم نیز در نخستین روزهای ورودش به سپاه در راستای مربیگری نظامی انجام وظیفه می‌کرد و من با یکسری مسائل اخلاقی و رفتاری ایشان آشنایی پیدا کردم و سال ۱۳۶۱ که وارد سپاه شدم با همین عنوان شروع به کار کردم و در لشکر ۴۱ ثارالله مربی نظامی بودم. از سال ۱۳۶۳ به اهواز رفتم و مربی سلاح و تاکتیک بودم. اواخر سال ۱۳۶۶ فرمانده گردان عملیاتی شدم و در عملیات بیت‌المقدس ۷ به عنوان فرمانده گردان حضور پیدا کردم. تا لحظات آخر جنگ و زمان آتش‌بس در خط شلمچه بودم. ساعت هفت‌ونیم که آتش‌بس شد ما پرچم ایران را روی موانع دشمن در خط شلمچه زدیم. یک ماه بعد از آتش‌بس در اهواز بودم و بعد به کرمان آمدم. در تمام این سال‌ها ارتباطمان با حاج‌قاسم قطع نشد. ایشان فرمانده و مسئول ما بود و ارتباط نزدیکی با هم داشتیم. ضمن فرمانده بودن، روش و منش اخلاقی حاج‌قاسم ما را به ایشان نزدیک‌تر می‌کرد. همچنین سردار سلیمانی همسرشان از محله ما بود و آشنایی اینچنینی هم داشتیم. بیشتر در بحث کاری با ایشان ارتباط داشتم. زمانی که آتش‌بس اعلام و جنگ تمام شد و به کرمان آمدیم در لشکر در واحد تربیت‌بدنی و آموزش نظامی بودم. باز حاجی فرمانده‌ام بود و حتی بعداً که در یک مجتمع آموزشی شروع به کار کردم دوباره ارتباطم با حاج‌قاسم ادامه داشت.

از همان نخستین دیدارهایتان با حاج‌قاسم جذب چه ویژگی‌هایی در وجود ایشان شدید؟

اوایل سال ۱۳۶۳ قرار بود با ایشان به اهواز برویم. در طول مسیر از یکی از شهرهای کرمان به نام باغین می‌گذشتیم و آنجا سردار سلیمانی به من گفت عباس برای صبحانه به خانه شما می‌آییم. من هم خوشحال شدم و گفتم حتماً بیایید. در خانه‌مان مادرم به حاجی گفت می‌شود پسرم را نبری. حاجی گفت حاج‌خانم پسرتان فرمانده من است و نمی‌شود نیاید. یکدفعه مادرم به من گفت خب بگذار ایشان به خانه‌شان برود و خودت برو. من گفتم مادر ایشان حاج‌قاسم و فرمانده من است. بعد مادرم رو به حاج‌قاسم گفت پس مواظب پسرم باشید. افتادگی این مرد، خاکی بودن و مهربانی‌اش جذابیت خاصی داشت. از همان اوایل که ایشان را شناختم کاملاً با حاجی هماهنگ شدم. وقتی حاج‌قاسم را می‌دیدی برخوردی ایجاد می‌شد که دلت نمی‌خواست این ارتباط دیگر قطع شود. من همیشه سعی می‌کردم این ارتباط را حفظ کنم. بعد از مدتی که حاجی مأموریتی در سپاه قدس پیدا کرد هر زمان که به کرمان می‌آمد ما این ارتباط را داشتیم. در رابطه با مسائل تحصیل بچه‌هایش فرزندش دانش‌آموز مجتمعی بود که با آن کار می‌کردم و این ارتباط ادامه داشت. حاج‌قاسم چهار سال از من بزرگ‌تر بود ولی مثل الگوی کامل برایم بود.

از جوانی‌شان خمیره فرماندهی و جذابیت‌های شخصیتی را داشتند؟

بله، از همان جوانی حالتی داشت که مشکل‌گشای گره‌های سخت بود. خودش را وارد میدان می‌کرد و از جان و دل مایه می‌گذاشت. زمانی که ما به عنوان بسیجی رفتیم، ایشان پاسدار بود. با مدیریتی که از ایشان دیدیم خیلی زود جذبشان شدیم. حاج‌قاسم سیستم و عملکردش میدانی بود و همین باعث رشد و جذابیتش می‌شد.

هوای نیروهایشان را داشتند؟

در بحث کاری و مدیریتی گاهی بسیار جدی و در زمانش نیز بسیار شیرین بود. هم مثل یک فرمانده بسیار جدی با ما برخورد می‌کرد و هم حالت دوستانه‌اش به جای خودش بود. زمان جنگ هنگام عملیات پشت بیسیم سرمان داد می‌زد و با قاطعیت صحبت می‌کرد که همین قاطعیت هم برایمان شیرین بود. طوری نبود که دلخوری پیش بیاید. آنجا می‌فهمیدیم در آن موقعیت این کلام به این سبک ارزش دارد. زمانی هم که کنار حاجی می‌نشستیم با محبت زیاد و برادرانه به آدم نگاه می‌کرد و آنجا می‌فهمیدیم هر برخورد زمان خودش را دارد.

پس از پایان دفاع مقدس نیز همین برخوردهایشان ادامه پیدا کرد؟

پس از جنگ که به کرمان آمدیم همان افتادگی، محبت و مهربانی در وجود حاجی بود. حتی زمانی که درجه‌های بیشتری گرفت این حالت‌های دوستانه هیچ فرقی نکرد. تا دو سال قبل که خانه من آمد و با بچه‌هایم شوخی کرد من می‌گفتم حاجی همان حاجی است. هیچ تغییری نکرده بود. حتی این مراحل آخر محبتش بیشتر شده بود. ارتباط و احترامش بیشتر شده بود. مثلاً اگر با ایشان جایی می‌رفتیم، می‌گفت ببخشید مزاحمتان شده‌ام و ما می‌گفتیم حاجی ما از وجود شما استفاده می‌بریم چون نشستن با شما و حرکات و گفتارتان برای ما درس است.

هر سال به کرمان می‌آمدند؟

یکی از برنامه‌هایشان این بود بدون اینکه کمتر کسی متوجه شود به کرمان بیاید. سعی می‌کرد در مکان‌ها و میدان‌های خاصی حضور پیدا نکند. احساس می‌کرد با آمدنش ممکن است افراد و تشکیلاتی اذیت شوند. گاهی اوقات نیمه‌شب یا دم صبح می‌آمد و اصلاً مشخص نبود چه زمانی به کرمان می‌آید. گاهی از پرواز که پیاده می‌شد ما متوجه آمدنشان می‌شدیم و گاهی هم قبل از حرکت می‌فهمیدیم و آمدن و اعلامشان برنامه مشخصی نداشت. ایشان که می‌آمد سعی می‌کرد برای کسی مزاحمت ایجاد نکند. خیلی راحت با همان ماشین سمند برادر خانمش می‌آمد و اگر خانواده همراهشان نبود ما هم در ماشین می‌نشستیم. اگر در شهر و کوچه که می‌رفت کسی کنار ماشین می‌آمد و می‌دید حاج‌قاسم در این ماشین نشسته است تعجب می‌کرد. اگر جایی احساس می‌کرد ماشینی از تشریفات آمده است سعی می‌کرد سوار نشود و می‌گفت شما بروید و من می‌آیم.

دنبال تشریفات و تجملات نبودند؟

اصلاً. گاهی وقت‌ها به بچه‌هایی که سعی می‌کردند برای حفاظتش وارد عمل شوند، می‌گفت شما بروید و نگران من نباشید. اگر چند ماشین دنبالش راه می‌افتاد عصبانی می‌شد و می‌گفت چه خبرتان است. نمی‌خواست تشکیلاتی دنبالش باشد. حتی در مراسم پدرش با همان سفره‌ای که برای مردم انداخته بودند ناهار خوردیم. بعداً وقتی برای عرض ادب به چند مسئول دولتی به مراسمی که تشریفات خاصی هم داشت، رفتند دیدیم آنجا سفره رنگین است و حاجی تعجب کرد و گفت این چه سفره‌ای است که انداخته‌اید. واقعاً رعایت می‌کرد.

کرمان می‌آمدند بیشتر چه کارهایی انجام می‌دادند؟

بیشترین فعالیتشان دیدار با خانواده شهدا، جانبازان و بچه‌های پیشکسوت دفاع مقدس بود. معمولاً یک شب از ماه رمضان افطاری می‌داد و تمام پیشکسوتان دوران دفاع مقدس را کنار هم جمع می‌کرد. در ایام فاطمیه که روزه‌خوانی داشت بچه‌ها را جمع می‌کرد و روضه‌خوانی چند جلسه هم قبل از مراسم برای بچه‌ها می‌گذاشت. اگر متوجه می‌شد یک فرمانده گردانش مریض و بیمارستان است به ملاقاتش می‌رفت یا اگر می‌فهمید مادر شهید یا فرزند شهیدی مشکلی دارد حتماً به او سر می‌زد. به صله‌رحم خانوادگی‌اش هم اهمیت می‌داد. گاهی اوقات که به شهرستان‌های نزدیک می‌رفت اولین جایی که می‌رفت مزار شهدا و امام جمعه آن شهر بود و بعد به خانواده شهدا سر می‌زد. در جلسات سیاسی، حزبی و تشکیلاتی به هیچ عنوان وارد نمی‌شد. اگر یادواره شهدا بود وارد می‌شد. یک بار به یادواره شهید حاج یونس زنگی‌آبادی فرمانده تیپ حاجی رفتیم. مسئولان جلوی مجلس نشسته بودند و ما با حاجی عقب مراسم نشستیم. وقتی متوجه این موضوع شدند خیلی به حاج‌قاسم اصرار کردند جلوی مجلس بیاید ولی ایشان از جایش بلند نشد و گفت جایم همین جاست. وقتی به راهپیمایی ۲۲ بهمن می‌رفت بین مردم بود نه مسئولان.

به خانواده شهید خاصی بیشتر سر می‌زدند؟

بستگی به فرصت‌هایی داشت که برایش پیش می‌آمد. به مادر شهید علی شفیعی از بچه‌های اطلاعات لشکر یا مادر شهید هندوزاده محبت پسر و فرزندی داشت. دوست داشت اگر ۱۰ دقیقه هم شده به این مادران سر بزند. در ایام فاطمیه یک روز را برای خانواده شهدا می‌گذاشت و آنها می‌آمدند و صحبت می‌کردند. حاجی هوای همه آنها را داشت. گاهی در مسیری می‌رفتیم که یکدفعه می‌گفت به خانواده شهید زنگ بزنید ببینید هستند سری به خانه‌شان بزنیم. اگر بودند پنج دقیقه می‌نشست احوالپرسی می‌کرد و اگر نبودند بعداً تلفنی صحبت می‌کرد.

کار خیر و کار فرهنگی هم می‌کردند؟

کلام و حرکات ایشان فرهنگی و اخلاقی بود. وقتی برای جلسات سخنرانی در جلسات مختلف با ایشان بودیم و حاج‌قاسم می‌خواست صحبت کند یک سکوت مطلق برقرار می‌شد. صحبت‌های حاجی چیز دیگری بود. در کار خیر به محض اینکه متوجه می‌شد خانواده شهید یا رزمنده و جانبازی مشکلی دارد تا جایی که امکان داشت سعی می‌کرد مشکلاتش را حل کند. گاهی هم برخی مشکل اخلاقی داشتند وقتی حاج‌قاسم چند جلسه با آنها صحبت می‌کرد طرف کاملاً دگرگون می‌شد. گاهی طرف مشکل مالی داشت و سعی می‌کرد به هر طریقی که شده یا با واسطه دوستان مشکل را حل کند. گاهی اگر خودش از تهران می‌آمد و کارت هدیه‌ای داشت، از کارت‌ها به افراد می‌داد تا مشکلشان را حل کنند. کاملاً دست محبت و خیر داشت. سه سال پیش که پدرشان زنده بود، پدر ایشان محصول زیادی برایشان کنار گذاشت ولی همه را بین فقرا و نیازمندان تقسیم کرد. وقتی در باغ پدری‌شان حرکت می‌کرد اصلاً به محصولات باغ نگاه نمی‌کرد و در فضای دیگری بود. یک بار باغبان باغ سگی را برای نگهبانی آورده بود و وقتی حاجی را دید نام یکی از شخصیت‌های سیاسی امریکا را روی سگ گذاشت که حاجی عصبانی شد و گفت دیگر این حرف را تکرار نکنی. حاجی اخلاقی به این قضیه نگاه می‌کرد. حاضر نبود به هیچ‌کس بی‌احترامی کند و عنوان نامناسبی به انسانی حتی دشمنش داده شود. تا این اندازه مواظب و مراقب بود. گاهی در خیابان می‌خواستیم برای مراسم روز خاصی برویم اگر کسی می‌خواست مسیر را باز کند حاجی ناراحت می‌شد و می‌گفت چرا این کار را می‌کنید. حاج‌قاسم می‌گفت مگر من کی هستم که می‌خواهی راه را برایم باز کنی، من از همین مردمم و از بین مردم هم بیرون می‌روم. نمی‌خواست خودش را از مردم جدا ببیند یا مردم فکر کنند حاجی با چه تشکیلاتی و تشریفاتی آمده است.

با عموم مردم ارتباط داشتند؟

اگر مراسم خاصی بود حاج‌قاسم حضور پیدا می‌کرد. مثلاً اگر سخنران روز ۲۲ بهمن بود خیلی راحت بین مردم راهپیمایی می‌کرد و بعد مستقیم به جایگاه می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. در ایام فاطمیه پنج شب روضه داشت اگر مردم مشکلی داشتند قبل از مراسم می‌آمدند و حاجی مردم را می‌دید و تا اندازه‌ای که می‌توانست مشکلشان را حل می‌کرد، اگر هم نمی‌توانست می‌گفت این مربوط به من نیست و نمی‌توانم کاری انجام دهم. گاهی هم برای ایشان نامه می‌بردند و بعد حاجی می‌گفت نامه‌ها را جمع کنید. ما هم همه را بسته‌بندی می‌کردیم و حاجی با خودش به تهران می‌برد تا جوابشان را بدهد. طوری نبود که بی‌تفاوت باشد. تا جایی که می‌توانست گره کار مردم را باز می‌کرد.

محبوبیتشان در کرمان فوق‌العاده است.

باورتان نمی‌شود اگر حاجی در مراسم‌ها و میان مردم می‌آمد برایمان سخت بود او را از میان مردم بیرون بیاوریم. آنچنان اشتیاق مردم به حاجی بالا بود که اگر واقعاً وقت داشت ساعت‌ها مردم دورش می‌ماندند و برایشان صحبت می‌کرد و کسی خسته نمی‌شد. حاج‌قاسم واقعاً جذابیت خاصی داشت. شخصی از کانادا آمده بود و در پرواز کرمان همسفر حاجی شده بود و می‌خواست حاج‌قاسم را ببیند. گفت من از کانادا برای دیدار شما آمده‌ام و خدا به من عنایت کرده تا شما را ببینم و خواهش کرد عکسی بگیرد. حاج‌قاسم گفت اگر این عکس را در کانادا ببینند برایت خوب نمی‌شود که گفت حاج آقا من جانم هم فدا شود اتفاق خاصی نمی‌افتد. هم از بُعد اخلاقی به آن شخص احترام گذاشت و هم از بعد سیاسی فکر او را کرد تا مشکلی برایش به وجود نیاید. اگر خانم‌های بدحجاب به حاجی سلام می‌کردند ایشان می‌ایستاد دستش را به نشانه احترام روی سینه‌اش می‌گذاشت و جواب سلامشان را می‌داد. حاجی در میان اقشار مختلف جامعه محبوبیت زیادی داشت.

شهادتشان هم برای همه سخت بود.

من هنوز فکر نمی‌کنم که حاجی رفته است. اصلاً باورم نمی‌شود که ایشان نباشد و فکر می‌کنم در مأموریت است. چندین بار خواب دیده‌ام و می‌دانم که ایشان ما را می‌بینند. یک روز برایم مشکلی پیش آمد و شب حاجی به خوابم آمد و راهنمایی‌ام کرد. برایم تعجب‌آور بود. یک بار که برای رفتن به سوریه اصرار می‌کردیم گفت عزیزانم نگران سوریه نباشید، حل می‌شود، شما خودتان را حفظ کنید و در ولایت بمانید و بدانید در آینده نزدیک اسلام به شما نیاز دارد و شهدا غبطه می‌خورند که چرا نیستند تا کمک کنند. این جملات خیلی برایمان سنگین بود. گفتیم چشم و قبول کردیم. اگر برای مشکلات خانوادگی با حاجی مشورت می‌کردیم یک راه‌حل می‌داد که عجیب راهگشا بود. معلوم می‌شد کلام حاجی در روح ملکوتی‌اش است. در ماشین که می‌نشست ذکر می‌گفت و قرآن می‌خواند. اینها همه سیر و سلوکی است که کمتر کسی به آن می‌رسد.

جای خالی‌شان در این یک سال احساس می‌شود؟

فکر می‌کنم نه فقط کرمان و ایران بلکه تمام جهان اسلام جای خالی حاجی را احساس می‌کند. آن تشییع جنازه خاص که در تمام دنیا بی‌نظیر بود از قلب سلیم ایشان می‌آمد. ما تا آخرین روز نفهمیدیم ایشان به کدام جناح سیاسی گرایش دارد. با هر دو جناح کار می‌کرد و مردمدار بود. مردم حاجی را به عنوان فردی دلسوز و صادق که به مردم احترام می‌گذاشت، می‌شناختند. حاج‌قاسم هم سعی می‌کرد طوری در راستای دین و دیانت زندگی و حرکت کند که به همه روشنایی دهد.

عباس انجم نفر سمت راست در کنار شهید سلیمانی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۱۱

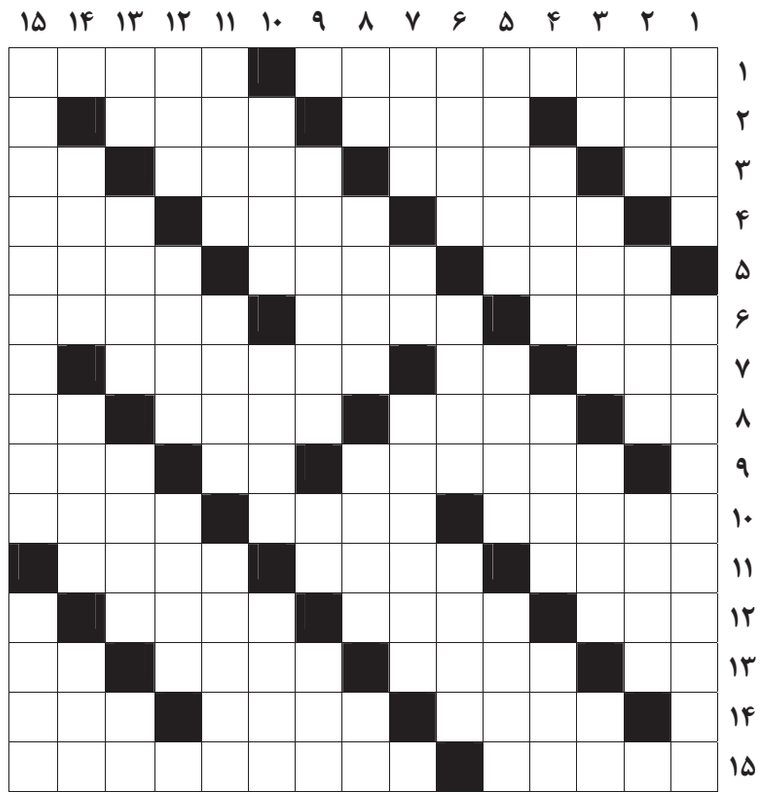

از راست به چپ

■ ۱-به مهاجم گلزن فوتبال می‌گویند- نوعی آبگوشت ■ ۲- کهف- زدنی نارفیق- زنخ ■ ۳- غذای نذری – برگه اقرار به وصول چیزی – گوارا – اندک ■ ۴-داستان کوتاه – مرکز فرماندهی – تابستان آذری ■ ۵-ترسناک – راننده – پایتخت کشور باستانی لیدیه ■ ۶-لباس سنتی کشتی‌گیران خراسان – پرهیزگاری – روزگذرانی ■ ۷-ضمیر اشاره به نزدیک – نماد لاغری – بیماری تورم غدد بناگوش ■ ۸-لخت – عارضه نزدیک بینی – صاعقه – آب تازی ■ ۹-مبلغی که با چانه زدن کم نمی‌شود – روستا – سنگینی چیزی ■ ۱۰-ظرف‌ها – کیوسک – کلمه تعلیل بر معنی زیرا ■ ۱۱-وقت کاری – غربال سیمی – منتهی؛ منجر ■ ۱۲-مظهر پلیدی – شهر زادگاه نظامی – خاندان ■ ۱۳-پهلوان – آفتاب پرست – شهر تشنه فریب– کشنده بی صدا ■ ۱۴-نبات – دروازه‌بان ملی‌پوش بایرن مونیخ آلمان – لوله غذا ■ ۱۵-شهر آرامگاه ناصر خسرو – از جرایم سایبری

از بالا به پایین

■ ۱- لاوک گلی – به فکر راه‌حل بودن ■ ۲-از حبوبات – ذات و وجود – نبرد تن به تن ■ ۳- پسوند خریدار – استخوان نازک سرانگشتان – اسب – تکرار حرفی ■ ۴-روش و عادت – ثروت و سرمایه – همراه ایمان ■ ۵-نمایندهٔ یک کشور در یکی از شهرهای کشور بیگانه – خوبی و احسان – دارای قیمت بالا ■ ۶-به مقصود رسیدن – اقطاع – وسیله تمیز کردن لوله تفنگ ■ ۷-تنه درخت – شکافتن و دریدن – ثابت قدم و استوار ■ ۸-اولین نت – پایتخت فیجی – مهاجم لیورپول- سایه ■ ۹-دارای تفاوت و متمایز – نیا – مهمانی ■ ۱۰- عدد یک رقمی – وسیله‌ای در آشپزخانه – کافه فرنگی ■ ۱۱- گروه تبهکاران – نظر و عقیده – خجسته و فرخنده ■ ۱۲-از گناهان کبیره – پستانداری گوشت‌خوار با بدنی باریک و کشیده– شهری در آذربایجان ■ ۱۳-میوه خوب- پایتخت کشور نائورو– اثر گوته – وارونه ذم ■ ۱۴-مفید و موثر – وضع دستگاه گوارش- رشته و مجموعه ■ ۱۵-روش رایج برای مداوای سرطان – از موجودات تک سلولی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۶	۵		
۶					۹			
		۷				۲		
۱	۶		۸					
۳			۱					۷
							۳	۱
۸			۶	۱				
							۴	۳
	۴			۵			۶	

جدول کلمات متقاطع
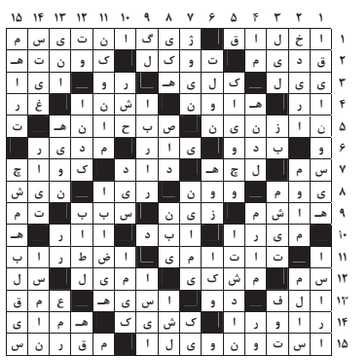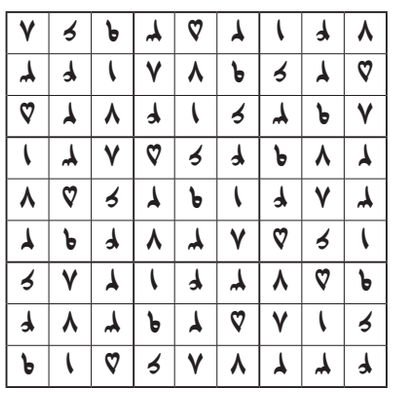
پاسخ جدول شماره ۶۱۱۰